

دموکراسی تحقق آرزوهای شهروند آگاه است

برای جریان های چپ سنتی، توده ها سازندگان تاریخ اند؛ منبع لایزال آفرینش های فرهنگی و اقتصادی می باشند. با تاسی از همین باور بود که مائو تسه دون رهبر حزب کمونیست چین، تز معروف خود، "جهش بزرگ به پیش" را مطرح کرد. وی گمان می کرد که با بسیج ده ها میلیون دهقان و کارگر میتوان نیروی خلاق توده ها را که به باور وی طی قرون و اعصار توسط طبقات حاکم به زنجیر کشیده شده بودند، رها ساخته و اقیانوسی از نیروی آفریننده را به نمایش گذاشت. چپ های سنتی بر این باور بودند که کافی است شعور طبقات فرو دست را مخاطب قرار داد، بقیه کار ها با تکیه بر توان لایزال توده های میلیونی روبراه خواهند شد. هر روشنفکر نقادی که بر این توهم شک می کرد، اگر روانه کشتار گاه نمی شد، دست کم مورد لعن و تحقیر قرار می گرفت. پژوهش های تاریخ نگار هالندی-انگلیسی فرانک دیکوتر در کتاب "قحط سال بزرگ مائو"¹ نشان می دهند که این استراتژی مائو موجب مرگ بیشتر از 45 میلیون شهروند چینی شد. در واقعیت "جهش بزرگ به پیش" جهشی بود بسوی مرگ و نابودی.

در چین دوران انقلاب فرهنگی برای غلبه بر روح "خرده بورژوازی" روشنفکران، جوانان بی خبر از همه جا بر استادان، نویسندگان و هنرمندان هجوم می بردند و آنها را دسته دسته روانه روستا ها و کارخانه ها می کردند تا "پرولتیزه" شوند. بسیاری از استادان دانشگاه ها، زیر شرایط کار های طاقت فرسا جان دادند. نگارنده جوانانی را می شناسد که در آرزوی "پرولتیزه شدن" سرشار از رمانتیسم انقلابی از درس و دانشگاه بریدند، روانه روستا ها و کارخانه ها شدند، برخی ها سرخورده و افسرده از پرولتاریا ستم ها دیدند و تحقیر شدند و در نهایت از دست توده ها فرار کردند؛ برخی هم توسط توده هایی که باید شعور طبقاتی شان تحریک می شد، به تیغ طبقات حاکم سپرده شدند. حتا سلحشورانی چون چه گوارا نیز از این مصیبت مصون نماندند. نمی دانم که این "آگاهی کاذب"² مورد نظر مارکس بود و یا اینکه "دستگاه های باز تولید

¹Dikotter, Frank: Mao's Great Famine, Bloomsbury 2010

² Marx, Karl: MEW 26.3, Seite 445

ایدیولوژیک دولت"، به سخن آلتوسر³، و یا شاید هم توده ها بگونه غریزی حس می کردند که باور های شورشگران کم سواد آن ها را از باتلاقی به باتلاق دیگر می کشاند، که بیشتر بدنبال احساسات خود روان شدند و به سخن نوجوانان وقعی نگذاشتند. در همه حال به ویژه توده های جهان سومی کماکان در گرو تکرار مکررات ماندند و در جا زدند.

سرمایه داری به راهش رفت و نیروی آزادی خواهی و خرد انتقادی انسان را بیش از پیش در مسیری که جهان مصرف و تولید ایجاب می کرد، سمت و سو داد و خرد در خدمت سلطه قرار گرفت. گفتمان انتقادی بحران پروژه روشنگری را محمول تقلیل خرد به ابزار سلطه می داند. در فرایند تسخیر طبیعت و استقرار حاکمیت بر جامعه، پروژه مدرنیته و روشنگری که به مصاف افسون زدگی شتافته بود، خود به افسانه تقلیل یافت. آدرنو و هورکایمر در اثر نامدار خود "دیالکتیک روشنگری" به "رازناکی آمادگی توده هایی که پرورش تکنولوژیک دیده اند"، در رابطه با اینکه چگونه خویش را تسلیم استبداد و ایدیولوژی ها و حاکمیت های توتالیتز می کنند، اشاره می کنند. به باور آنها چنین رفتاری، نشان فروپاشی تمدن شهروندی و نوعی از "بربریت نوین" است.⁴ در حالیکه توده های اروپایی و شمال امریکا به رفاه نسبی و فرهنگ جهان مصرفی دست یافتند، توده های جهان سوم، از متن و بطن ساختار های اجتماعی در حاشیه های شهر های مصرفی جهان سوم با سرعت سرسام آوری پرتاب شدند، بی آنکه وارد فرایند تحولات موزون اجتماعی و فرهنگ زندگی مدرن صنعتی به مفهوم متداول آن شوند. شهر های بی قواره ی امریکای لاتین به دلیل هجوم میلیون ها انسان کنده شده از روستا ها در پی هجوم بی رویه ی نو لیبرالیسم به این کشور ها، انسان هارا از متن های اجتماعی سنتی شان برکنند، بی آنکه بتوانند در تفکر و باور های آنها، متوازن با محیط های نو زندگی شان تغییر چشمگیری را موجب شود. این دوگانگی در زندگی و تفکر، موجب شد تا این شهر ها به کانون های خشونت و پیکار گاه های باند های قاچاق و کارتل های مواد مخدر بدل شوند. بدین گونه روستا ها بدون پیوند های روستایی در شرایط تاریخی دیگر تداوم یافتند. به سخن دیگر شبه شهر های جهان سوم به گستره های بزرگ میلیونی روستایی مسخ شدند. هر جنبش اعتراضی نیز در ائتلاف صلیب و چکمه و یا شمشیر و نعلین به کمک توده ها و یا دست کم در نتیجه بی تفاوتی آنها به خاک و خون کشانده شد.

³ Althusser, Louis: Ideologie und ideologische Staatsapparate. Hamburg 2010

⁴ مقایسه شود. Horkheimer, Max und Adorno, W. Theodor: Dialektik der Aufklärung, Gesammelte Schriften, Bd.5, 1940-1950

به سخنی، انسان های ذهن بسته و وابسته به وفاداری ها و ارزش های سنتی در محیط های از لحاظ جغرافیایی و گستره باز، به زندگی شان ادامه دادند. در حالیکه زنان به دلیل ایجابات تولید و مصرف به کارخانه ها و مزارع بزرگ کشانده می شدند و به نان آوران خانواده ارتقا می یافتند، مردان گیر مانده در مدار های بسته ذهنی روستایی و فرهنگ خودکفا از آنان کماکان چشمداشت اطاعت و فرمانبرداری را داشتند. هر مقاومت زنان نیز با خشونت بیشتر پاسخ داده می شد. از این رو فضای خانواده ها نیز بیش از پیش آکنده از خشونت و سرگردانی و جدایی ها و ویرانی ها گردید. انسان روستایی با باور فرودست بودن زنان بزرگ شده بود واقعیت استقلال اقتصادی و جایگاه نوین زنان را با خشونت بیشتر زیر سوال می برد. دموکراسی و ارزش های برخاسته از آن نیز در ساحت کلان آن کماکان همراه با کژی های ساختاری و ناموزونی های روابط اجتماعی به موجود دو هویت و مسخ شده تقلیل یافت. دموکراسی فاقد نیروی پشتیبان اجتماعی و پیکار گران دموکرات دموکراسی از رمق افتاده است. شهروند دموکرات به مثابه نیروی سازمان یافته در بسیاری از موارد از دموکراسی، بخصوص در کشور های افریقایی و کشور های دارای دارای اکثریت نفوس مسلمان به دفاع برخاست.

آن توده که باید ضامن و صاحب دموکراسی باشد، توده شهروند شده است. توده ای که از افراد رشید و یا شهروندان رشید ترکیب یافته باشد. شهروند، انسان رها شده از "حوزه الزامات" است. به بیانی دموکراتیزاسیون عبارت است از پروسه رهایی جامعه از الزامات غیرعقلانی و تکنیک های حاکمیت برای رسیدن به مردمی که خود آزادانه بتوانند بر مقدرات شان حاکم باشند و یا دست کم، قرار گرفتن انسان به مثابه عضو جامعه در مرکز فرایند های عقلانیت و روشنگری است. انسانی که صرف موضوع چنین فرایندی نیست بلکه تا یک درجه ای عامل آن است. وقتی جامعه صاحب چنین مؤلفه های اجتماعی شد، میتوان از توده ها انتظار مداخله فعال را برای زندگی بهتر و رهایی داشت. به سخن دیگر دموکراسی حاصل تلاش های شهروندان رشید است. شهروندی که بر بنیاد معرفت و آگاهی، تصمیم می گیرد که دولت او چگونه سازماندهی شود و سامانه های آن چگونه مورد کنترل قرار بگیرند. پیش شرط دموکراسی حضور شهروند آگاه است که می داند چه می خواهد، کسی که توانایی تحلیل و تجزیه برنامه ها را دارد و میداند جامعه ای را که در آن زندگی می کند باید به کجا برود. وقتی شهروند می تواند به رشادت لازم دموکراتیک دست یابد که بتواند به

مثابه شهروند در چارچوب های سوسیالیزاسیون خود، توانایی های داورى انتقادى را در یابد و موانعى که وی را از دسترسى به چنین داورى باز مى دارند پیوسته کاهش یابند. پرورش توانایی و صلاحیت دموکراتیک شهروندان، افزون بر چارچوب های اجتماعى و بستر های مادی، بیشتر در گرو آموزش سیاسى شهروندان است. تصور چپ سنتى و مارکسیست-لنینست ها در این باره که بنیاد های مادی و روابط اقتصادى در فورماسیون های داراى طبقات اجتماعى، روبنا های خاص خود را تولید مى کنند و اینکه مى توان با توسل به خونین ترین دیکتاتورى ها چنین روبنا هایى را آفرید، در هیچ کجای دنیا نه تنها به واقعیت نپیوسته است بلکه بیشتر موجب بی رحمى و غارت و از خود بیگانگى شده است. شهروندان رشید و "انسان های رها شده از حوزه الزامات" با آزادى و نهاد هایى که در حوزه آزادى ها کار مى کنند آفریده مى شوند. این هم کافى نیست؛ آموزش سیاسى به مثابه آموزاندن فرهنگ دموکراتیک و انتقال آن به حوزه تیورى های سیاسى مى تواند شهروندان رشید را در یک فرایند پایدار و پایان ناپذیر بیافریند. حتا نظام های سیاسى داراى کارایی اما به دور از فرهنگ و نهاد های دموکراتیک نیز داراى چنین توانایی نغى باشند. دموکراسى بیشتر از هر نظام دیگر، از شهروندان مسؤولیت پذیری مى طلبد.⁵ شهروند دموکراسى، مشترى نظام قدرت نیست. با کسانى که گمان مى کنند به دلیل عضویت در یک قبیله و یا اشرافیت اجتماعى و یا به دلیل اینکه داراى توانایی عرضه خدمات مى باشند، به سخن پارسون نغى توان نظام دموکراتیک مبتنى بر قانون را ایجاد کرد. به باور ارستو (ارسطو) در دولت شهرهای یونان، شهروند کسى است که در امور حکومت دارى دولت (دولت شهر) سهمیم باشد⁶ و در روند مشارکت بتواند صلاحیت داورى و گرفتن مسؤولیت اجرایی داشته باشد. از این رو شهروند باید تا اندازه اى به توانایی های معرفتى در باره مسایل حقوقى و ادارى دست یافته باشد و توانایی تفکر استراتژیک را در راستای تحقق اهداف اجتماعى داشته باشد. شهروند دموکراسى به دلیل اینکه در سازمان جمعى دولت دموکراسى زندگى مى کند، داراى فضیلت های شهروندى مانند اطاعت از قانون، فداکارى برای دفاع از جمع در برابر تهدید های برونى و درونى و به عنوان مجموعه افرادى که در یک پیمان سیاسى، نه نژادى و نه مذهبى، پیکره ی یک ملت واحد را تشکیل مى دهند، مى

⁵ Charles de Montesquieu, Vom Geist der Gesetze, III, 3; Jean-Jacques Rousseau, Vom Gesellschaftsvertrag, III

⁶ Vgl. Aristoteles, Politik, III, 1275 a.

باشد. شهروند دموکراسی در داوری خود منصف و با تسامح می باشد. اصولاً از جعل کاری و تقلب در انتخابات و روند های مشارکتی و اجرایی و سایر روند های سیاسی و اجتماعی پرهیز می کند. اگر چنین اعمالی هم بروز کنند، استثنا هستند و نه قاعده. عکس دموکراسی های مصدوم جهان سومی که تقلب، فساد، جعل کاری اصل است و فضیلت های شهروندی استثنا. فضایل شهروندی روبنا های صورتبندی های اقتصادی نیستند و فرایند "شدن" شان، بگونه خودکار نیست چنین فضیلت های شهروندی باید به فرهنگ شهروندان ارتقاء یابد.

از دیدگاه دموکراسی نورماتیف (دموکراسی کلاسیک، دموکراسی جمهوریخواه) که بر سنت ژان ژاک روسو تکیه دارد، شهروندان آزاد، در شرایطی که از قید و بند های اجتماعی رها باشند، می توانند بر بنیاد منافع جمعی و فضیلت های شهروندی تصمیم بگیرند؛ شهروندان جامعه دموکرات و مبتنی بر عدالت اجتماعی بر بنیاد خرد شهروندی شان عمل می کنند. چنین شهروندی به دلیل اینکه صاحب قدرت سیاسی در جمهوری است، در تضامیم و کنش های اجتماعی خود، به دلیل همسویی و همسانی که میان سعادت جمعی و سعادت فردی وی وجود دارد، همواره سعادت جمع را در نظر دارد. از نگاه وی دولت جمهوری جایگاه همه شهروندان است و وی خویشن خویش را در این مکان سیاسی در میان همراهان صاحب حقوق برابر، مسؤول احساس می کند.

نقطه تقابل این طرح برداشت لیبرالی از شهروند است که ریشه در سنت توماس هابس و جان لاک دارد. بر بنیاد این باور، انسان در قدم اول به منافع خودش می اندیشید و به منفعت خودش دلبستگی دارد. منفعت شخصی موجب شکوفایی روح رقابت و تقویت روان افزون طلب در سود و در نهایت موجب توسعه اقتصادی می شود. عقلانیت در مالکیت خصوصی فضای ارتقای فرد را ممکن می سازد و در نهایت موجب رشد و شکوفایی جامعه می شود. شهروند از این چشم انداز نقطه تقابل آنچه می باشد که ارستو باور داشت. از دیدگاه "ارستو انسان موجود سیاسی است" و از دیدگاه لیبرال ها "انسان موجود اقتصادی" می باشد. شهروند در این نظام زندگی اش را در چارچوب نظام دولت به دلیلی نظم می بخشد که قانون دولت حق مالکیت و امکان افزایش سود بیشتر را برای وی ممکن می سازد.

تیوری های سیاسی به دلیل برداشت های متفاوت شان از واژه شهروند، برداشت های شان از دموکراسی نیز متفاوت است. برداشت جمهوریخواهانه و یا دموکراسی نورماتیف به دلیل

اینکه باور به اخلاقی بودن و خردورز بودن انسان شهروند دارد، معتقد است که دموکراسی یک فرایند بی پایان است، فرایندی که در آن شهروند آزاد، صاحب قدرت در گفتمان های سیاسی و اجتماعی و فرایند های آفرینش ارزش های مادی و معنوی امکان مشارکت دارد. فرایند های گفتمانی شهروندی از تنگنا ها باید بگذرند تا به یک نظام گسترده ارتقا یابند. سیستمی که در یک کلیت تاریخی گسترش می یابد و مرز های محدود کننده آزادی را می شکند و متن اجتماعی آزادی را گسترش می دهد. در بستریک فرایند زمینه های مشارکت شهروند و تأثیرگذاری آن بر سیاست افزایش می یابد، تا جائیکه به سخن کورت لینک، تفاوت میان حکومت کنندگان و حکومت شوندهگان بیش از پیش کاهش می یابد. پروسه ای که همیشه تداوم خواهد یافت تا "حکومت کنندگان و حکومت شوندهگان هم هویت" (Identitätstheorie)⁷ شوند. یورگن هابرماس، نامدارترین فیلسوف سیاسی جهان معاصر و از سرآمدان "مکتب فرانکفورت"، در بیان این نوع دموکراسی، واژه دموکراسی دلیبراتیف⁸ (دموکراسی مشورتی؟) را به کار می برد. به باور وی دموکراسی در سازمان های خودگردان شهروندی با توسل به واحد های کوموناکاتیف شهروندان قوام می یابد و عملی می شود. در نهایت در چنین دموکراسی است که عامه مردم در یک جامعه مدنی خودگردان با توسل به گفتمان های شهروندی و خرد گفتمانی از حوزه دولت، به عنوان قدرت مایشا دور می شوند. تفاهمی که در ساحت های شهروندی بدینگونه با توسل به گفتمان سیاسی به وجود می آید به سخن هابرماس موجب " قدرت اداری عملی می شود."

این در حالی است که از چشم انداز تیوری لیبرال، شهروند دارای عقلانیت کمتری می باشد و باید سرنوشت آن را نخبگان سیاسی در دست بگیرند و به مثابه نمایندگان منتخب شهروندان عمل کنند. به سخن دیگر در اینجا باور به خلاقیت و عقلانیت انسان شهروند و رها شده از قید و بند های اجتماعی و باور به نیاز انسان برای داشتن قیم جاویدانی و محکوم بودن شهروند به صغارت جاویدانی رو در روی یکدیگر قرار دارند. گرایش جمهوری خواهانه به خودمختاری انسان باور دارد، خودمختاری ای

⁷ Lenk, Kurt,: Probleme der Demokratie. In: Lieber, Hans-Joachim, 1991, 933-990.

⁸ Habermas, Jürgen: Drei normative Modelle der Demokratie: Zum Begriff deliberativer Politik, in: H. Münkler, S. 18 ff.

که در پی رهایی انسان از "صغارت خود کرده"⁹ اش ممکن خواهد شد. چنین جامعه ای که در واقعیت از جمع افراد آزاد به وجود می آید، سازمان جامعه را بیشتر برون از حوزه مداخله دولت و یا توجه به منافع محض اقتصادی شکل می دهد.¹⁰

در رابطه با افغانستان شاید بتوان قبول کرد که اگر دستگاه های روشنگری نیرومند تر می بودند و سطح تحصیل و گنجینه های معرفتی توده ها بالاتر می بود و سوسیالیزاسیون آنها در بستر های شهر های مدرن و در غیبت روابط سنتی و رای عقلانیت صورت نمی گرفت، شاید توده ها طور دیگری عمل می کردند. اما در دوران ما که این طور نیست. این توده ها که در بستر های سنت و در آغوش وفاداری های سنتی می لولند و هنوز از کشف و درک فردیت خود و مسئولیت پذیری برای خود به دورند، چگونه می توانند عقلانی و بر پایه منافع اجتماعی خود به مثابه طبقات و اقشار اجتماعی تصمیم بگیرند. بر مبنای کدام منطق می توان توده های "قوم" را که در آغوش سازمان قوم منافع خود را تأمین شده می پندارند، اقناع کرد که میان منافع آنها و توده های قوم دیگری که رقیب پنداشته می شوند، همخوانی وجود دارد. حتا تحقق این باور در کشور های پیشرفته و رها شده از سنت همراه با مشکلات فراوان است. همزمان با شرایط زندگی و بنیاد های مادی روان و باور های جمعی بگونه خودکار دگرگون نمی شوند. رسوب معرفت های کاذب در ذهن انسان ها بسیار پایدار تر از آن است که بتوان همزمان با تغییرات مادی آن را نیز دگرگون کرد. از این رو نمی توانم باور کنم که مثلاً مردم افغانستان حکومت بهتری از حکومت کنونی و یا اپوزسیون آن را حتا بدون تقلب در انتخابات بر گزینند. توده رها نشده از بند افسون با افق آزادی محدود و تعصب ته نشین شده تاریخی نمی تواند طور دیگری عمل کند. به همین دلیل هم است که من هرگز بر افسانه رهایی جوامع به دست توده های افسون زده و به دور از آموزش سیاسی باور نداشته ام. همین مردم، همین رهبران را می آفرینند و همین رهبران و خبگان نیز همین توده ها را به دلخواه شان پای صندوق های رأی می برند و یا اینکه به خیابان ها می کشانند. واقعیت خشن و بی رحم همین است. شاید روزگاری طور دیگری شود، اما امروز که همین است.

در جوامعی از این دست حتا انتخابات و مشارکت توده ها نیز به نوعی، می تواند موجب مسخ دموکراسی شود. اگر باور کنیم

⁹ Kant, Immanuel: Was ist Aufklärung, Suhrkamp Verlag 1977

¹⁰ Warnfried Dettling, Bürgergesellschaft. Möglichkeiten, Voraussetzungen und Grenzen, in: Aus Politik und Zeitgeschichte, B 38/98, S. 24 f.

که هر رهبر و برنامه که بیشترین آرای ریخته شده به صندوق ها را به خود اختصاص دهد، بازتاب خواست تاریخی مردم و منعکس کننده حقیقت است، بگونه خودکار به این نتیجه می رسیم که رهبران قوم گرا که از بیخبری تاریخی توده ها بهره گیری می کنند و با مخاطب قرار دادن غریزه های پیش مدرن آنها مانند همبستگی های تباری و غیره به آنها سمت و سو می دهند، شایسته ترین رهبران توده های مانده در متن سنت می باشند. تا کنون کمتر دیده شده است که دسترسی به بهترین نوع حکومت داری فرایندی باشد که بتوان تنها از طریق رأی و رأی دهی به آن دست یافت. پیچیدگی های روند ها و فرایند های سیاسی، دشواری های اقتصادی، همه اگر از یک جانب به شهروندان رشید و بالغ و باورمند به حقوق و آزادی های دموکراتیک نیاز دارد از جانب دیگر بگونه اجتناب ناپذیری بستگی به پیش شرط اعمال حاکمیت توسط شهروندان به مثابه صاحبان حکومت و در دست کم، در نوع لیبرالی آن، به انتقال صلاحیت حاکمیت به نمایندگان آگاه و باورمند به دموکراسی به مثابه نظام حاکمیت مردم و گزینش افراد وارد به قضایایی که خود به سازماندهی و اجرایی کردن آنها می پردازند و یا اینکه با توسل به رایزنی برای کشف بهترین راه و روش ها برای ایجاد یک اقتصاد بهتر مبتنی بر توسعه و رشد پایدار، با رعایت امکانات محیط زیستی و ایجابات عدالت اجتماعی عمل می کنند، دارد.

پرسشی که ذهن مرا به خود مصروف می کند، این است که آیا توده سازمان یافته در نظام قبیله و قوم و اکثریت مردمی که هنوز مراجع صاحب دسترسی به حقیقت مطلق تعیین می کنند که در وقت وارد شدن به دستشویی پای چپ شان را باید جلوتر بگذارند و یا اینکه گفتمان جدی نخبگان آن را هنوز هم جدال بر سر "آب و کلوخ"، به مثابه مواد تطهیر کننده تشکیل می دهد، می توانند از پس پاسخ دهی به قضایای پیچیده جهان کنونی و قضایای حاکمیت دموکراتیک بدر آیند؟ مگر کسی در برابر این اصل که برخی تصامیم ایجاب می کنند تا تصمیم گیرنده بر موضوعی که تصمیم می گیرد، احاطه اختصاصی داشته باشد، می تواند گزینه ای ارایه کند؟ توده ای که خودش و مکتب رفته اش از فرایند های علمی، فن آوری و گفتمان های تیوری های اجتماعی و اقتصادی به حاشیه رانده شده باشد، چگونه می تواند مثلاً روی پی آمد های فعالیت های اتمی و یا دست اندازی های ژنتیکی و یا مسایلی مانند "ساختار گرایی"، بحران مدرنیته و دموکراسی فکر کند و تصمیم بگیرد؟

به همین دلیل هم است که فریادهایی که برای عصیان در برابر بی عدالتی ها برآورده می شوند اغلب در گوش های توده های

دور مانده از گردونه تاریخ و آونگارد های "چپ" و "راست" آنها فرو نمی رود و بازتابی هم در پی ندارد. مانند اکثریت زنان گیرمانده در بند حاکمیت مردان که با مردانه اندیشی، در برابر جنبش های رهایی بخش زنانه قیام می کنند. چنین توده هایی توانایی کشف راه ها و گشایش ها را ندارند و افق دید نخبگان قدیم و جدید آنها نیز هنوز در تهیگاه های بدنی محدود و محصور مانده است وگرنه انسان رسیده به بلوغ سیاسی چگونه می تواند، سال ها در بند دل مشغولی هایی باشد که هیچ ربطی به واقعیت های جهان معاصر ندارد. موضوع بسیار ساده است. انسان نرسیده به بلوغ سیاسی بیشتر پیرو عادت است، در گرو ریتوال های جاویدانی است، مانند سنگ آسیای خالی به گرد خود می چرخد، برای چنین آدمی برون آمدن از دایره آشنای تکرار، ترس آور می شود، از هر چیز نو می ترسد، چرا که قادر به کشف راز های آن نیست؛ رازناکی بجای آنکه وسوسه کشف را در وی بر انگیزد، موجب هراس و گریز او می شود. نخبگان چنین توده هایی اغلب به گذشته فرار می کنند. با دستکاری نمود های برونی آنچه که آشناست در پی پاسخ دهی به قضایایی می شوند که در جهان کنونی مطرح شده اند. دوگانگی شخصیتی و معرفتی در چنین حالتی موجب یک تنش پایدار در درون چنین افرادی می شود و این دوگانگی پایگاه ایدیولوژیک توجیه بسیاری از جنایت ها را فراهم می آورد و به آن مشروعیت می بخشد. به همین دلیل هم هست که دموکراسی در جاهایی که نخبگانی از این دست حاکم شوند و توده هایی از این جنس با رأی شان به آنها مشروعیت بدهند به دیکتاتوری آدم های بی خبر مسخ می شود. آدم هایی که زور می گویند و می کشند و چنین زورگویی شان را نیز با خرد بدوی و ارزش های ناشی شده از یک بدویت بی رحم مشروع جلوه می دهند. هتلر و موسولینی با تکیه بر چنین توده هایی، ماشین های آدم کشی شان را به راه انداختند و استالین نیز مشروعیت اش را از مکتب رفتگانی می گرفت که هر صدای انتقادی را در گلو خفه می کردند و با شعار "استالین همیشه حق دارد" بزرگترین جنایت ها را بر مردم خود شان روا داشتند.

مشروعیت دموکراتیک زمانی دارای معنی و مفهوم می شود که مردم به مثابه صاحبان قدرت دموکراتیک، بر بنیاد فرهنگ دموکراسی زمینه تحقق یک نظام سیاسی ارزشی را فراهم آورند که اکثریت مردم به آن باور داشته باشند.¹¹

¹¹ همانجا: Lenk, Kurt

آنچه که گفته شد، به معنای روی تافتن از دموکراسی و بی باوری به توانایی مردم برای رسیدن به معرفت شهروندی نیست. عکس آن مطلوب است. حتا یک دموکراسی معیوب و مصدوم بر دیکتاتوری بی رحم برتری دارد. دیکتاتوری بستن گشایش ها و هجوم بر گفتمان ها است؛ متن سیاسی برای راهبندان تفکر و اندیشه است. در حالیکه حتا یک دموکراسی معیوب، راه ها را به کمک پولیس و خشونت عریان بگونه مایشا نمی بندد؛ دست کم یک چارچوب مصدوم و معیوب را برای طرح گفتمان ممکن می دارد.¹² در بستر آزادی، گفتمان ها می توانند واقعیت های خود را بیافرینند و در یک فرایند زمینه های تغییرات ساختاری و آموزش های سیاسی را موجب شوند. دموکراسی در عین زمانی که در پی تلاش های انسان و در بستر جامعه شهروندی و انسان شهروند شده تحقق می یابد، پروژه ای است که در آغوش آن شهروندان منتقد و جسور برای مسئولیت پذیری آموزش دموکراتیک می بینند. دموکراسی را باید تلمذ کرد. دموکراسی آلترناتیف و گزینه است ولو اینکه در افق اجتماعی ما دسترسی به آن دشوار بنماید. این گزینه، پروژه باد آورده نیست که در تهی و هیچ و توسط سوت دلان بی خبر از جامعه و مسئولیت گریز تحقق بیابد. دموکراسی مشروعیت و توان خود را از تلاش های دموکرات ها بعنوان یک پروژه اجتماعی که در نتیجه تلاش های سیاسی در یک فرایند تحقق می یابد¹³ و از ناتوانی و بی رحمی پروژه های رقیب می گیرد. پروژه دموکراسی انسان محور است. تحقق آزادی، خود مختاری شهروندان و عدالت اجتماعی اهداف اصلی یک دموکراسی هدفمند می باشند. بر این بنیاد باید در راستای تحقق آن مجاهدت و رشادت نمود.

توضیحات:

1. امانوئل کانت (Immanuel Kant 1724-1804) از نامدارترین فیلسوفان باختر زمین است. وی در شهر کونیگز برگ، یکی از شهر های پرویس خاوری که امروز مربوط به روسیه می شود به دنیا آمد. کمونیست ها نام شهر زادگاه کانت را به کالنین گراد تغییر دادند. در میان آثار فراوان او، "نقد خرد ناب" در گفتمان های فلسفی به مثابه نقطه عطفی تلقی می گردد که با انتشار آن فلسفه مدرن آغاز می گردد. یکی از جستار های کوتاه وی که برای عرضه پاسخی به پرسش "روشنگری چیست؟" نگارش یافته است، برای بررسی مظلومیت

¹² مقایسه شود: خالد خسرو: دیالکتیک-دموکراسی در:

opentab.wordpress.com

¹³ همانجا: Lenk, Kurt

و معصومیت فکری مردمان منطقه ما دارای اهمیت خاص می باشد. این مقاله نخستین بار در ماهنامه برلین در سال 1784 به زبان آلمانی انتشار یافت. یدالله موقن این مقاله را به فارسی ترجمه کرده است. برگردان وی در روزنامه "هشت صبح"، جمعه 24 عقرب 1387 انتشار یافته است. مقاله کانت چنین آغاز می شود:

"روشنگری خروج انسان از صغارتی است که خود بر خویش تحمیل کرده است. صغارت، ناتوانی در به کاربردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است. این صغارت خود-تحمیلی است اگر علت آن نه در سفیه بودن بلکه در فقدان عزم و شهامت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگری باشد. شعار روشنگری این است *Sapere Aude*: در به کار گیری فهم خود شهامت داشته باش!

تنبلی و بزدلی دلایلی هستند بر این که چرا بخش بزرگی از انسانها، زمانی طولانی پس از آن که طبیعت، آنان را به بلوغ جسمی رسانده و از یوغ قیمومت دیگران آزاد کرده است همچنان با خرسندی در همی عمر صغیر میمانند؛ و نیز به همین دلایل است که چرا برای دیگران چنان آسان است که خود را قیم آنان کنند.

چه راحت است صغیر بودن! [آدم صغیر پیش خود چنین استدلال میکند که] اگر کتابی داشته باشم [منظور کتاب مقدس است] که به جای فهم عمل کند، اگر کشیشی داشته باشم که به جای وجدانم عمل کند و اگر پزشکی داشته باشم که به من بگوید که چه چیزهایی بخورم و چه چیزهایی نخورم و... در این صورت نیازی ندارم که به خود زحمت دهم. اصلاً احتیاجی ندارم که بیندیشم؛ تا وقتی پول دارم دیگران جور مرا میکشند. قیمهایی که از سر خیرخواهی، سرپرستی انسانهای صغیر را بر عهده گرفته اند زود در مییابند که بخش اعظم نوع بشر (شامل تمامی جنس لطیف) برداشتن گام به سوی بلوغ ذهنی را نه تنها دشوار بلکه بسیار خطرناک میدانند.

قیمها پس از آن که گاوان خود را رام کردند و مطمئن شدند که این زبان بستههای مطیع و سر به راه بدون یوغی که بر گردن دارند گامی بر نخواهند داشت، آنان را برحذر

می‌دارند که مبادا این یوغ را از گردن خود بیفکنند و آزادانه گام بردارند؛ چون در آن صورت، خطر آنان را تهدید خواهد کرد. اما این خطر واقعاً چندان بزرگ نیست؛ زیرا پس از آن که آنان چند بار بر زمین خوردند قطعاً سرانجام راه رفتن را فرا می‌گیرند، اما یک بار زمین خوردن، انسانها را چنان ترسو و وحشت زده می‌کند که دیگر نمی‌کوشند تا بر پای خود بایستند و بی کمک دیگران گام بردارند."

2. کارل مارکس در اثر خود زیر عنوان: "ایدیولوژی آلمانی" ایدیولوژی را "آگاهی کاذب" (Falschesbewusstsein) می‌پندارد. این نوشته وی برای نخستین بار بگونه کامل در سال 1932 انتشار یافت. بدینگونه بسیاری از پیروان و مریدان وی از دیدگاه‌های او در باره ایدیولوژی بی‌خبر بودند. از دید مارکس، همانگونه که انسان در متن روابط اقتصادی سرمایه داری از خود، از انسان، از کار خود، از طبیعت و جامعه بیگانه می‌شود، در نتیجه ابهاماتی که توسط ایدیولوژی مسلط و "ایده‌های جاویدانی" آن در جامعه نهادینه می‌شوند، واقعیت از این طریق در معرفت انسان بگونه "آگاهی کاذب" بازتاب می‌یابد. روابط تولیدی در جامعه سرمایه داری اجازه نمی‌دهند تا روند‌های تبلور آگاهی از مرزهای حاکم فراتر روند. ایدیولوژی پشت و پناه قدرت موجود می‌شود و زمینه دسترسی آنانی را که باید از حوزه الزامات آن فراتر روند، نابود می‌کند. بر این مبنا آگاهی روندی است که می‌توان توسط فرزندگان به آن دست یافت اما چنین آگاهی، "آگاهی کاذب" است و واقعیت را بازتاب نمی‌دهد. نیروهای محرکه‌ی اصلی‌ای که موجب شکل‌گیری این فرایند می‌شوند، از دید انسان پنهان می‌مانند، در غیر آن ایدیولوژی نیستند. از این دید، پایه‌های معرفت بورژوایی ایدیولوژی است و در متن مادی جامعه، ایدیولوژی به یک قدرت خودگردان و تعیین‌کننده هستی اجتماعی مبدل می‌شود. از این چشم‌انداز این نه "تنها هستی اجتماعی است که شعور اجتماعی را تعیین می‌کند" بلکه از طریق روند‌های بسته به "هستی اجتماعی" بر هستی

اجتماعی تأثیر می گذارد. از همین رو هم است که به باور مارکس، "فیلسوفان، جهان را گوناگون تفسیر کرده اند، حالا زمان آن است تا آن را دگرگون کرد."

3. دلیبراسیون (Deliberation) کلمه لاتین است. معنی این کلمه بیشتر به مفاهیمی مانند، مشوره و تعمق نزدیک است. در حقوق رومن این مفهوم بیشتر برای رایزنی، تعمق کردن و مورد غور قرار دادن بکار برده می شده است. در گفتمان های دموکراسی بیشتر حل معضلات جمعی و یا دسترسی به راه حل ها و سیاست های جمعی با توسل به فرایندهای گفتمانی مقصود است. در حوزه تیوری های دموکراسی این واژه بیشتر در پیوند با تیوری گفتمانی یورگن هابرماس مطرح شده است. برخاستگاه این تیوری بیشتر مشارکت مستقیم شهروند است در فرایندهای قانونگذاری و تصمیم گیری که با توسل به روند های دیسکورزیف (گفتمانی) در بستر دموکراسی به وقوع می پیوندد. شهروندان از طریق مشارکت در گفتمان های عمومی سیاسی به رایزنی دموکراتیک می پردازند و راه حل های مورد قبول جامعه را از این طریق به مثابه تصمیم های مشترک مطرح می کنند. برای آشنایی بیشتر رجوع شود به:

1. Reese-Schäfer: Jürgen Habermas, 3.Auflage Frankfurter a. M 2001

2. Manfred G. Schmidt: *Demokratietheorien. Eine Einführung*. Opladen, Germany, 2001